

شهرنشینی و تأثیر آن بر رفتار انسان با بررسی رمان «کبوتر» میشل بوتور

محمد مفتاحی^۱

چکیده

ارائه تعریفی از «شهر» کاری سهل و ممتنع است. چراکه هر گروه از نظریه پردازان، شهر را به زعم خود بررسی و تعریف نموده‌اند و با دگرگون شدن شرایط، این تعاریف در گذر زمان تغییر ماهیت داده‌اند؛ اما تقریباً همه آنها، روی مبحثی چون علل پیدایش شهر، اتفاق نظر دارند و بیان می‌دارند که دلایل اقتصادی، نظامی، مذهبی و مازاد تولید، مهمترین عامل پیدایش نخستین شهرها می‌باشند. باتوجه به مطالب مزبور می‌توان بیان نمود که یکی از بسترهایی که برای نشان دادن زندگی شهری مناسب و کارا به نظر می‌رسد قالب ادبی رمان است. از طرفی «خاصیت شهری و شهرنشینی رمان اقتضا می‌کند که مسائل پیچیده و متنوعی در اینگونه هنری مطرح شود چراکه رمان برای زندگی شهرنشینی به وجود آمده است...». مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی تأثیرات شهرنشینی بر انسان، در رمان «کبوتر» می‌پردازد و اثرگذاری زندگی شهری بر انسان و روحیاتش را از دیدگاه نویسنده مورد ارزیابی قرار می‌دهد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که باتوجه به تغییر ماهیت در خاطره‌ها و اینکه عصر حاضر عصر برتری خاطره غیرارادی است، انسان شهرنشین امروزی که محرک‌های مختلف از جمله: جمعیت زیاد، ازدحام، سرعت و ... را در دسترس خود می‌یابد، بدون اراده، خاطراتی را به یاد می‌آورد که اغلب خاطراتی مشترک و همگانی‌اند.

واژگان کلیدی: شهر، شهرنشینی، رمان، پاتریک زوسکیند، جنگ، رفتار انسانی

^۱ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی meftahi_poem@yahoo.com

مقدمه

تاریخ زندگی اجتماعی بشر را به دو بخش زندگی سنتی و مدرن می‌توان گروه‌بندی کرد: زندگی سنتی و مدرن. ابن خلدون از این دو دوره با عنوان زندگی بادیه‌نشینی و زندگی شهری نام برده وی معتقد است «شخصیت افراد را نوع معیشت می‌سازد. وی از بسیاری جهات زندگی بادیه‌نشینی را مقدم بر شهرنشینی و عصبیه را ویژگی خاص مردم بادیه‌نشین می‌داند و می‌گوید: عصبیه جزء در بادیه به وجود نمی‌آید و جزء در آنجا هم نمی‌تواند زنده بماند. به اعتقاد ابن خلدون عصبیه عبارت است از: دلاوری، شجاعت، دینداری، اخلاق، پیوندهای خونی، روح آزادی، فطرت پاک و سالم، بزرگواری و بخشندگی، شهامت و بی‌باکی (ابن خلدون عبدالرحمان، ۱۳۸۲: ۶۳). هر گروه از اندیشمندان علوم انسانی، شهر و زندگی شهری را به‌زعم خود و در حوزه مطالعات‌شان تعریف کرده‌اند. برای نمونه: «جغرافی‌دانان بارها شهرها را فضاهایی متمایز دانسته‌اند. ماهیت متمایز شهرها نیز به نوبه خود ایجاد و پرورش اندیشه‌های مشخص برای توصیف و توضیح آنها را طلب می‌کند. مجموع این افکار و اندیشه‌ها را نظریه شهری می‌نامند» (هوبارد فیل، ۱۳۹۶: ۳۳). اما تقریباً همه آنها، در علل پیدایش شهر، اتفاق نظر دارند: دلایل اقتصادی، نظامی، مذهبی و مازاد تولید، مهم‌ترین عامل پیدایش نخستین شهرها شمرده شده‌اند. عواملی که از یکسو عامل وفاق و اتحاد و از سوی دیگر منشأ نفاق و رقابت‌های ویران کننده است.

۱۴۰

غریبه‌هایی که تا زمان تأمین امنیت مالی و رفاه شخصی و خانوادگی خود هم‌زیستی مسالمت‌آمیزشان را حفظ می‌کنند. اینکه زندگی در شهر چه نتایجی بر شخصیت انسان‌ها دارد در پژوهش‌های رشته‌های مختلف نمود یافته است؛ اما هنرها و از جمله ادبیات نیز محمل مناسبی برای بیان این نتایج است.

پاتریک زوسکیند نویسنده و فیلم‌نامه‌نویس مشهور آلمانی، بعد از جنگ جهانی دوم -۲۶ ماه مارس سال ۱۹۴۹ در شهر آمباخ - به دنیا آمد. در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ در رشته تاریخ به تحصیل پرداخت. نخستین رمان او (عطر) در دهه هشتاد، باعث شهرت و محبوبیت جهانی‌اش شد و پس از آن، (کبوتر)، (ماجرای آقای زومر) و نمایش‌نامه (کنترباس) را منتشر کرد. نمایش‌نامه (کنترباس) در مجموع؛ ۵۰۰ بار در کشورهای آلمانی زبان، به روی صحنه رفته و به بیست زبان مختلف دنیا ترجمه شده است. از فیلم‌نامه‌های او می‌توان به (موناکو فرانتس) و (شیک‌پوش همیشگی) اشاره کرد. در سال ۲۰۰۴ از فیلم‌نامه مشترک با هلموت دیتل، تحت عنوان (از جستن و یافتن عشق) فیلمی به کارگردانی دیتل ساخته شد. پژوهش حاضر بررسی تأثیرات شهرنشینی بر انسان، در رمان «کبوتر» وی است.

۱- تعریف شهر

برای تعریف شهر ابتدا باید با ماهیت انسان آغاز کرد. برای تعریف ماهیت انسان فیلسوفان مختلف از دیرباز کوشیده و تعاریف متنوعی به دست داده‌اند. از جمله ارسطو گفته است: «انسان حیوان اجتماعی است و یا بنیامین فرانکلین که گفت انسان جانوری است افزارساز» (طبری احسان، ۱۳۶۰: ۶). و از سخن دکارت که می‌گفت می‌اندیشم پس هستم، «گرتسن نتیجه می‌گیرد پس هستی انسان در اندیشه اوست. انسان موجودیست اجتماعی» (همان، ۷). با گذشت زمان و دستاوردهای گوناگون، انسان‌ها به یک جانشینی و سپس زندگی شهری گرایش یافتند و برخی با اجبار به شهرها کوچ داده شدند. اما شهر چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که در تعریف شهر اتفاق نظری وجود ندارد. سازمان ملل متحد در سال ۱۳۶۷ شهر را مکانی با تراکم بالای جمعیت و مرکزیت سیاسی، اداری و تاریخی می‌داند که در آن فعالیت اصلی مردم، غیر کشاورزی است و دارای مختصات شهری بوده و از طریق دولتی محلی اداره می‌شود.

«برای تعریف شهر، شاخص جمعیت مناسب به نظر می‌رسد» (فیالکوف یانکل، ۱۳۸۳: ۱۴) اما معیارهای جمعیت شهری در میان کشورهای مختلف متغیر است. از سال ۱۹۶۲ موسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی، واحد شهری را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه یک یا چند کمون که در منطقه‌ای مسکونی حداقل ۲۰۰۰ نفر سکونت دارند و در این منطقه، فاصله ساخت و سازها از همسایه‌شان، کمتر از ۲۰۰ متر است...» (همان)؛ اما جامعه‌شناسان تراکم نفوس را برای زندگی شهری شرط لازم می‌دانند نه شرط کافی. برای نمونه امیل دورکیم معتقد است که تا وقتی سازمان اجتماعی پاره پاره است، شهر وجود ندارد. طبق نظر لوکور بوزید: «شهر باید امکان سکونت، کار کردن، رفت و آمد و تفریح کردن را فراهم کند» (همان، ۲۱). از نظر بسیاری از جامعه‌شناسان، «شهر چیزی بیش از تجمع افراد و بناهای مسکونی و عمومی؛ یعنی کوچه‌ها، ساختمان‌ها، تیرهای چراغ برق، خطوط تراموا، شبکه مخابرات و ... است همچنین شهر چیزی بیش از موسسات، دستگاه‌های اداری، کارمندی از همه رقم، دادگاه‌ها، کلانتری‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و ... است» (لالمن میشل، ۱۳۹۴: ۲۲۴). اینها صورت و ظاهر شهر است. آنچه دیده می‌شود و قابل تغییر و تعمیر است. «شهر نخست یک حالت ذهنی، مجموعه‌ای از رسوم و انتقال یافته‌ها با این سنت‌هاست. به عبارت دیگر، شهر فقط یک سازوکار مادی و یک بنای ساختگی نیست. شهر در فرایندهای حیاتی مردمانی که آن را تشکیل می‌دهند رسوخ کرده است، شهر محصول طبیعت و بویژه طبیعت انسانی است...» (همان، ۲۲۴). اما جامعه‌شناسان تراکم نفوس را برای زندگی شهری شرط لازم می‌دانند نه شرط کافی.

برای نمونه امیل دورکیم معتقد است که تا وقتی سازمان اجتماعی پاره پاره است، شهر وجود ندارد. طبق نظر لوکور بوزید: «شهر باید امکان سکونت، کار کردن، رفت و آمد و تفریح کردن را فراهم کند» (همان، ۲۱).

از نظرگاه نمادشناسی تعریف شهر قابل تأمل و خواندنی است: «در آغاز، بنای شهر منسوب به قائن بود و علامت یکجانشینی مردم کوچ‌گر، و بنابراین تبلور یک دوره واقعی. از این روست که شهرها طبق سنت مربع هستند؛ یعنی نماد ثبات‌اند، در حالیکه چادر یا خیمه کوچ‌گران اغلب به شکل دایره و نماد حرکت است ...» (شوالیه ژان، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

در شهر و در «... عصر مدرن (عصر) برتری خاطره غیرارادی بر نوع ارادی آن است. زمانی است که تجربه به مثابه امری گذرا، ناپایدار و تصادفی فرو می‌پاشد و تجربه ناپیوسته و زنده، جایگزین تجربه پایدار می‌شود...» (خالصی مقدم، ۱۳۹۲: ۵۵). اما این خاطره‌های غیرارادی را چه چیزهایی تحریک می‌کنند. «یکی از محرک‌های خاطره غیرارادی در شهر مدرن جمعیت و ازدحام است. جمعیت طیفی از دوگانگی‌ها و پارادوکس‌ها را آشکار می‌کند...» (همان، ۶۱).

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد در شهر و در دنیایی که انسان‌ها گاهی، در اتاق‌هایی با ابعاد یک قبر زندگی می‌کنند، جایگاه رستگاری، اعتماد به هم‌نوع و مهم‌تر از همه، سلامت روح و روان آنها را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ میزان درد و رنج زندگی بشر را در دنیای پیچیده امروز چگونه می‌توان محاسبه کرد؟ و درد و رنج انسان امروز در چه حیطه‌ای می‌گنجد و به چه عواملی مربوط می‌شود؟

گذشته از مهمترین نیازهای مادی انسان؛ یعنی خوراک، پوشاک و مسکن، که همواره دغدغه اصلی انسان‌ها بوده‌اند، درد انسان معاصر را دیگر نمی‌توان از ظاهر او دریافت. دردها و زخم‌هایی که بر اثر تنهایی، جنگ، جنایت، خیانت و ... بر روح انسان‌ها تحمیل شده‌اند، به راحتی قابل شناسایی و بررسی نیستند.

پاتریک زوسکیند، نویسنده آلمانی، در لایه‌های درونی متن داستان خود، به بررسی جنبه‌های گوناگون درد و رنج انسان هم دوران پیرامون خود پرداخته است. زوسکیند سعی بر آن دارد که جنبه‌هایی از مشکلات آدمی را به تصویر بکشد و یکی از این مظاهر درد را در زندگی تشویش‌زای شهری می‌داند.

درد و رنج در متن داستانی پاتریک زوسکیند، از نکات مهم و اساسی به شمار می‌رود و می‌توان گفت که هدف او از خلق این اثر، بررسی جامعه‌شناختی این مفهوم مهم زندگی شهری بشر است. مفهومی که همواره با انسان بوده و در اثر تغییر شرایط، دگرگون شده است. یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد کننده درد و رنج این روزگار، از دیدگاه زوسکیند، دوری از مذهب، جنگ و از جمله جنگ‌های خانمان برانداز جهانی، سطحی‌نگری در زمینه علم و شهرنشینی و انزواست، که هر کدام را در بخش‌های جداگانه می‌توان بررسی کرد. نویسنده این عوامل را آن‌قدر اثرگذار می‌داند و سیطره آنها را بر روح و روان آدمی، به قدری وسیع حس کرده است، که راه نجاتی برای انسان مدرن پیشنهاد نمی‌کند. شخصیت اصلی داستان او حضور یک کبوتر را در کنار خود بر نمی‌تابد؛ چه رسد به زندگی اجتماعی سالم و مفید در کنار هم‌نوعان. آشفته‌گی‌های روحی یوناتان به حدی است، که جدا از پیله تنهایی‌اش هیچ‌کس و هیچ موجودی را باور ندارد.

«کبوتر» داستان پیچیده‌ای نیست. حکایت همه انسان‌های مبتلا شده به زندگی مدرن می‌تواند باشد. اینکه انسان امروز نتواند حتی حضور یک کبوتر را، که نماد صلح و دوستی، معصومیت و زیبایی و عشق است، تحمل کند، هیچ وجهه پیچیده‌ای ندارد. در فرهنگ نمادها، درباره این پرنده می‌خوانیم: «در سراسر نمادگرایی یهودی-مسیحی کبوتر که در عهد جدید مظهر روح‌القدس است، نماد خلوص، سادگی و حتی هنگامی که شاخه‌های زیتون را به کشتی نوح می‌آورد، نماد صلح، هماهنگی، امید و خوش‌بختی باز یافته است. در تمام تصاویر حیوانات بال‌دار، که در حال و هوای مشابه ارائه شده‌است، کبوتر هم تصویر غریزه‌ای متعالی و به خصوص تصویر عشق است» (شوالیه ژان، ۱۳۸۵، ۵۲۶) و در ادامه می‌افزاید: «... به هر تقدیر، کبوتر پرنده‌ای است بی‌نهایت اجتماعی، که همواره بر ارزش‌های مثبت نمادگرایی تأکید شده است» (همان، ۵۲۷). این ادعا را می‌توان با بررسی چند عنصر مهم داستان به راحتی ثابت کرد. نظری به گذشته یوناتان نوئل، شخصیت اصلی داستان، که پنجاه سال دارد، بر این امر صحنه می‌گذارد. یوناتان نوئل در کودکی مادرش را از دست می‌دهد. رازگونه و مطابق شرایط یک فاجعه:

«... وقتی از ماهیگیری به خانه دوید؛ او دیگر از دست رفته بود و تنها پیش‌بند او بجا مانده بود. بدنش به حالت اریب از کنار تکیه‌گاه صندلی بیرون افتاده بود. پدرش می‌گفت: «مادرتون دیگه رفته. اون باید به یه سفر طولانی می‌رفت.» همسایه‌ها می‌گفتند: «اونو بردن یه جای دور. اول به پیست دوچرخه‌سواری زمستونی

و بعد از اون‌جا به اردوگاه درانی بردنش که از اون‌جا به مناطق شرقی می‌رن. معمولاً کسی از اون‌جا ۱۴۳ برنمی‌گرده.» و یوناتان از آن حادثه چیزی نمی‌فهمید، این اتفاق کاملاً او را گیج کرده بود. چند روز بعد پدر هم غیبش زد و ناگهان یوناتان و خواهر کوچک‌ترش خود را در قطاری دیدند، که به جنوب می‌رفت. و شب هنگام، مردانی غریب و ناآشنا آنها را به دنبال خود از علف‌زاری کشان‌کشان به بیشه‌ای برده و دوباره سوار قطار دیگری کرده بودند، که به جنوب می‌رفت؛ به دور دست‌ها، به افق‌های دور. بعد عموی آنها که تا آن هنگام هرگز او را ندیده بودند، آنها را با گاری، از ایستگاه راه‌آهن سوار کرد، به مرزعه خود در نزدیکی دهکده پوژه واقع در دره دورانس آورد و همان‌جا تا پایان جنگ، مخفیانه از آنها نگهداری کرد و بعد تدریجاً به آنها اجازه داد در جالیزها کار کنند» (زوسکیند، ۱۳۸۴: ۳۰۲)

پس از این زندگی مخفیانه و سال‌های هراس و انزوا و حیرت از اینکه ارتکاب چه جرمی می‌تواند به خانه به‌دوشی دو کودک تا این حد دامن بزند، سال‌های جوانی از راه رسیدند؛ اما یوناتان به درخواست عمویش، که نمادی از اجبارهای اجتماعی است، در خدمت سربازی محدود، سه سال خدمت می‌کند. از ناحیه پا مجروح می‌شود و در بازگشت باخبر می‌شود، که خواهرش، تنها بازمانده خانواده‌اش، به کانادا رفته. یوناتان باز هم به درخواست عمو تن می‌دهد و ازدواج می‌کند؛ اما نه برای اطاعت محض؛ بلکه برای رسیدن به آرامش. آن

گوهری که فرار نیست یوناتان به آن دست یابد. در ماه چهارم ازدواجش همسر او حامله می‌شود و پسری به دنیا می‌آورد و پاییز همان سال با میوه‌فروشی روی هم می‌ریزد و فرار می‌کند. یوناتان هم نتیجه می‌گیرد که نباید به کسی اعتماد کرد. حصار تنهایی او هر روز تنگ‌تر می‌شود و او آرامش را در دوری از آدم‌ها می‌یابد. در ادامه داستان هیچ‌گاه از خواهر، پدر و مادر، همسر یا حتی پسر یوناتان حرفی به میان نمی‌آید. او از آدم‌ها و ارتباط با آنها چند خاطره تلخ دارد. از دست دادن پدر و مادر، خیانت زن و دوری از فرزند و مهمتر از همه دوره طولانی جنگ، که با هیچکس رحمی نمی‌ورزد. پس در کمال بریدگی از آدم‌ها، به پاریس می‌رود. با چمدانی که همه زندگی اوست و خیلی زود دیگر دنبال آرامش نیست؛ بلکه تنها سرپناهی می‌خواهد. تنها اتاق را قابل اعتماد می‌داند که هر شب بدون هیچ چشم‌داشتی او را در آغوش می‌گیرد. اتاق زیر شیروانی طبقه ششم یک ساختمان پرجمعیت، اتاق آخر؛ اتاق بیست و چهارم، در اختیار به یوناتان است و او تصمیم دارد با دادن تمام قسط‌های آن، اتاق دوست‌داشتنی را مال خود کند.

یوناتان نگهبان بانک است. روزی ۸ ساعت جلوی در بانک می‌ایستد و به مردم نگاه می‌کند، بدون هیچ‌گونه ارتباطی با آنها. قضاوت سختی نیست نظر دادن درباره اینکه آیا واکنش یوناتان به حضور آرام یک کبوتر جلوی اتاقش، طبیعی است یا نه. او حصار محکمی به دور خود کشیده است و نمی‌خواهد به این حریم سخت تجاوز شود.

۱۴۴

۲- شهرنشینی

شهرنشینی و زندگی مدرن آفت معنویت انسان است. هرج و مرج زندگی شهری و تغییر نوع زندگی انسان را از خلوت تنهایی‌اش دور می‌کند و تا حدود زیادی آزادی فردی را از او می‌گیرد. انسان در شرایط ویژه از قبیل غم و اندوه، یاس و ناامیدی، انتظار و اضطراب و ... نمی‌تواند با خود خلوت کند. انسان حتی در این نوع زندگی نمی‌تواند خود را به درستی بشناسد و در جهت رفع اشکالات شخصیتی خود برآید. خود را رها شده در میان اجتماع می‌بیند. در حالیکه دچار یک گمشدگی است و این نکته از مهمترین عوامل ایجاد رنج در شخصیت داستان است. زوسکیند پس از وارد کردن کبوتر به زندگی یوناتان، عقده‌های نهفته او را از جامعه و شهرنشینی مطرح می‌کند: «وقتی در یک روستا باشی می‌توان گوشه یک بیشه، یا اگر در مزرعه‌ای بی‌حصار چنین حالتی به کسی دست دهد، می‌توان پنهانی پشت یک بوته این کار را کرد، یا دستکم در یک زمین تخم زده باشد تاریکی غروب و اگر اینها در کار نبود خاک‌ریزی به قطر یک کیلومتر که از روی آن به اطراف دید خوبی داشته باشد و کسی نتواند بالای آن را ببیند. اما در شهر چطور؟ آنجا که مردم مدام در هم می‌لولیدند و در واقع هوا هیچ وقت تاریک نمی‌شد، چه باید کرد؟ حتی در یک خرابه متروک هم تضمین کافی برای پنهان ماندن از نگاه‌های کنجکاو دیگران وجود نداشت!؟»

در شهر هیچ چیز جزء یک چهار دیواری با یک در و چفت درست حسابی نمی‌توانست آدم را دور از دیگران نگه دارد. کسی که چنین سرپناهی را، دست کم برای رفتن به دستشویی و آزادی جنب و جوش در چهاردیواری خانه خود نداشته باشد، بیچاره‌ترین و رقت‌انگیزترین آدم روی زمین است ... وقتی در یک شهر بزرگ، حتی دیگر یک در ولو، در دستشویی آپارتمان وجود نداشته باشد که بتوان آن را برای دستشویی رفت پشت سر بست؛ وقتی حتی همین حیاتی‌ترین آزادی هم از کسی گرفته می‌شود؛ یعنی آزادی این که هنگام قضای حاجت از دیگران فاصله بگیرد؛ هر آزادی دیگری بی‌ارزش و بنابراین زندگی بی‌معنی‌ست. در چنین وضعی مردن بهتر بود ...» (زوسکیند پاتریک: ۱۳۸۴: ۵۲).

برای انسان‌های عمیق و متفکر نداشتن خلوتی برای اندیشه کردن و کنار آمدن با رویاها و ذهنیات خویش در زندگی شهری همیشه یک آرزوی بزرگ است. پاتریک زوسکیند اولین کسی نبوده که از میان روشنفکران و اندیشمندان این آرزو را مطرح کرده و آخرین آنها هم نخواهد بود. یافتن باغی، مزرعه‌ای، خانه رنج و به دور از هیاهویی و ... یکی از مهمترین دغدغه‌های شاعر و نویسنده امروز است که لاقلاً لحظه‌های کوتاهی را با خود خلوت کند و از دنیای شلوغ پر دروغ و نیرنگ فاصله بگیرد و انسانیت را لاقلاً برای خود یادآوری کند تا همرنگ دنیای بیرون نشود و نگذارد که روح انسانی‌اش در میان میلیون‌ها انسان‌نما رنگ ببازد. یکی از مهمترین علل پیدایش درد و رنج از نظرگاه پاتریک زوسکیند، جنگ است که با عنایت به متن اثر و دیدگاه‌های طرح شده نویسنده بررسی می‌گردد.

۳- جنگ

توجه به جنگ از مهم‌ترین ویژگی‌های نویسندگان قرن بیست و یکم است. بیان این ادعا که رخ دادن جنگ‌های جهانی و انقلاب‌های بزرگ این قرن سبب تغییر شیوه نگرش و سبک نویسندگان این دوره گردیده پری‌راه نیست. جنگ با خشونت‌ها، آموزش بی‌رحمی‌ها، خانمان‌براندازی‌ها، سوگواری‌ها، تنهایی‌ها و در نتیجه بی‌اعتمادی‌هایی که به وجود می‌آورد، انسان را به موجودی اجتماع‌گریز و عزلت‌گزين تبدیل می‌کند. از نخستین رمان‌های مدرن، مانند: اثر عظیم مارسل پروست؛ یعنی «در جستجوی زمان از دست رفته» تا رمان‌های پست‌مدرن امروزی، اثرات جنگ و توجه نویسندگان آنها به جنگ را می‌توان به وفور یافت. حتی در رمان مارسل پروست، که از دید بسیاری از منتقدان، اثری اجتماعی نیست، او بخش مهم و برجسته‌ای از رمانش را به جنگ اختصاص داده است. به جریان‌ات جنگ‌های مختلف و داوری شخصیت‌های گوناگون درباره آن وقایع. برای نمونه او بررسی گسترده‌ای از ماجرای دریفوس، افسر یهودی-فرانسوی، که به جرم خیانت محاکمه شد، در رمان خود به دست داده است (وینتر جی، ۱۳۸۵: ۲۳).

افزون بر این باید گفت که «مدرن‌سیم بنابه تعریف تفسیرهای تاریخ فرهنگی جنگ جهانی و عبارت «خاطره مدرن» یک پدیده فرهنگی و محصول تلاش نخبگانی بود که میراث آنان، میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار داده است. خاستگاه مدرنیسم را در دوران پیش از جنگ باید جستجو کرد؛ ولی نهالش در خلال منازعات ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و سال‌های پس از آن به بارنشست. بنابه استدلال ساموئل هانیز «جنگ، زمان را به آزمایش فرهنگی؛ یعنی به جایگاه و شأن اصلی خود بازگرداند.» اما در همان سال‌ها سربازان نویسنده، زیباشناسی حاصل از تجربه‌های مستقیم خود را به ظهور رساندند؛ تا بر ارائه تصویر جنگ بگونه‌ای که از «دروغ‌ها» یا «گرافه‌گویی»های نسل قدیمی فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد، اثر گذارند؛ نسل قدیمی همان نسلی که آنها را برای جنگ و فنا به فرانسه و فلاندرز اعزام می‌کردند. برداشت آنها با برداشت مدرنیست‌های غیر رزمنده‌ای مانند: الیوت، پوند و جویس شباهت داشت. این مدرنیست‌ها پس از بلوای جنگ از سنت ادبی مرسوم دست کشیده بودند، که البته کار آنان بدون توجیه نبود» (وینتز جی، ۱۳۸۵: ۲۳).

بی‌شک جنگ بیش از همه بر شاعران و نویسندگان اثر گذاشت و آنها با احساس‌های گوناگون حاصل از این جغد شوم، تاریخ این نبردها را ثبت کردند. تاریخی که با ذهنی آشفته و خاطراتی جنون‌آمیز به ثبت رسیده است. در داستان «کبوتر» هم در همان صفحه‌های آغازین و در ذکر شرح حال یوناتان، مسأله جنگ رخ می‌نماید. از دست دادن اعضای خانواده، هجرت و تلخی‌های سفر، بعد تنهایی و عدم اعتماد به هم‌نوع، همه و همه کار جنگ است. پاتریک زوسکیند در همان آغاز کار، به خواننده یادآور می‌شود، که محور داستان را بر ویرانه‌های جنگ بنا گذاشته است.

۱۴۶

۴- ویرانه‌های روحی - روانی حاصل از جنگ

آنچه از جنگ‌های مختلف پیش آمده در طول تاریخ حاصل شده است، جنگ را به مهمترین عامل رنج انسان بدل کرده است و باتوجه به جنگ‌های مختلف و گسترده تاریخ معاصر، می‌توان بسیاری از نابسامانی‌های روحی و روانی بشر امروز را به جنگ نسبت داد. در داستان «کبوتر» یوناتان حتی از رویارویی کلامی با همکاران و همسایگان خود می‌گریزد، چراکه آرامش را در تنهایی و دوری از انسان‌ها می‌داند. او یک انسان بازمانده از جنگ است، که با دلهره‌ها و تلخی‌های آن دوران زندگی می‌کند. سه سال در جبهه‌های جنگ آن هم در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم خدمت کردن؛ یعنی جان برکف نهادن، کما اینکه او از ناحیه پا و زانو مورد اصابت تیر واقع می‌شود و به راحتی می‌توانست جزء میلیون‌ها کشته جنگ به شمار آید. پاتریک زوسکیند متولد سال ۱۹۴۹ است؛ یعنی تنها چهار-پنج سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و سال‌هایی که فرانسه هنوز در جنگ هند و چین به سر می‌برد (۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴) و شخصیت یوناتان نوئل را طوری طراحی می‌کند که او سربازی‌اش را در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ می‌گذراند و این نزدیکی زمانی، نمی‌تواند اتفاقی باشد. پاتریک

حاصل دورانی است که تنها موهبت زندگی‌اش دیدن مجروحان جنگی، ویرانه‌ها، گورستان‌ها، شیون‌ها و حرمان‌های دوران جنگ است. او شخصیتی را به تصویر می‌کشد که جنگ را با تمامی اعضایش حس کرده است و جنگ و اثرات آن، از او انسانی دیگر ساخته است. انسانی گریزان از جامعه و هم‌نوع.

۵- گریز از انسان‌ها و جامعه

یکی از مهم‌ترین اثرات زندگی شهری تنهایی و پس از آن اندیشیدن به جنگ است، که به دردمندی روحی انسان می‌انجامد، احساس انزوا، بی‌اعتمادی به هم‌نوع و گریز از انسان‌ها و جامعه است. در داستان کبوتر، نمادهای مختلفی را می‌توان یافت، که پاتریک زوسکیند با استفاده از آنها خواسته است، که اثرات مخرب جنگ را بر روح و روان آدمی به تصویر بکشد. برای نمونه در معرفی شخصیت یوناتان می‌خوانیم: «... در طول زندگی‌اش فردی با شهامت، نظم، افتاده، بسیار قانع و پاکیزه، همیشه وقت‌شناس و مطیع، قابل اعتماد و بسیار مودب بود ... به علاوه، هر سکه یکسویی که در جیب داشت از دسترنج خودش بود. همیشه قبض برق، اجاره خانه و عیدی سرایدار را نقد پرداخت می‌کرد ... و هرگز از کسی پول قرض نمی‌کرد، مزاحم کسی نمی‌شد، حتما کم‌تر بیمار می‌شد و به ندرت از کارت بیمه خود استفاده می‌کرد. او هرگز کسی را آزار نداده بود، هرگز در زندگی هیچ چیز دیگری جزء کسب و حفظ آرامش روحی محدود و ساده خود چیزی نمی‌خواست ...» (زوسکیند پاتریک، ۱۳۸۴: ۱۷).

۱۴۷

بسیاری از صفات ذکر شده مربوط به انسان‌هایی است که در شرایط سخت و سرخوردگی‌های روحی قرار گرفته باشد است. ضمن اینکه در جای دیگری، نویسنده یوناتان را چنین معرفی می‌کند: «... اهل جنجال و حادثه نبود که از روی کمبود روانی، آشفتگی روحی یا از روی نفرتی آنی، مرتکب جنایتی شود. البته نه به این دلیل که چنین جنایتی از نظر اخلاقی زنده به نظرش می‌رسید؛ بلکه در اصل به این خاطر که او تماما از اظهار وجود در قالب هرگونه عمل یا حرفی عاجز بود. او اهل عمل نبود. اغلب وضع را تحمل می‌کرد» (همان، ۷۱).

در این جمله‌ها، به وضوح می‌توان وضعیت نابسامان شخصیتی یوناتان را مورد بررسی قرار داد. او خود و شخصیت خود را پنهان می‌کند و این را بهترین راه می‌داند. جنگ و وقایع بغرنجی که در زندگی برایش پیش آمده، اعتماد به نفس را از او گرفته است، آن هم نه در حد معمول. او تنها از آدم‌ها نمی‌گریزد، که وجود کبوتری روحش را آشفته می‌کند. نکته دیگر اینکه یوناتان در اتاق زیر شیروانی یک ساختمان شش طبقه زندگی می‌کند. آخرین اتاق؛ یعنی اتاق ۲۴ در اختیار اوست. به دور از آدم‌ها و بدون کوچک‌ترین ارتباطی با آنها در این اتاق به سر می‌برد. پس از خیانت زنش، نه دیگر سخن از زن خود می‌گوید نه حتی از پسری که

در دوره کوتاه زندگی‌اش با آن زن به دنیا آمد یادی می‌کند. نه از خواهرش سخن می‌گوید و نه حتی غم کهنه از دست دادن مادر و پدر را تازه می‌کند. گویا بی‌خاطره مانده است و هیچ چیز را به یاد نمی‌آورد. او حتی با خدمتکار ساختمان حرفی جزء سلام و خداحافظ ندارد. و باتوجه به اینکه در این ساختمان بیست و چهار اتاقه، یک دستشویی مشترک وجود دارد، او سعی می‌کند؛ حتی برای رفع حاجت هم با کسی روبرو نشود و در این کار هم موفق است. یک حس بیمارگونه دوری از انسان‌ها او را در تمام عمر، از ارتباط با آدم‌ها برحذر می‌دارد. این احساس‌های پارانویدی تاحدی است که در داستان می‌خوانیم: «آن اتاق در این دنیای ناامن و پریشان، برای یوناتان جزیره‌ای امن شده و همان‌طور مانده بود. برای او تکیه‌گاهی استوار، سرپناهی امن و معشوقه‌ای وفادار مانده بود، آری معشوقه‌ای وفادار ... در واقع آن اتاق تنها چیزی بود که در زندگی‌اش قابل اعتماد از کار در آمده بود ... پیش از آنکه در اتاقش را باز کند گوشش را روی در می‌گذاشت و گوش می‌داد تا ببیند کسی در راهرو هست یا نه. دوست نداشت با ساکنان دیگر آپارتمان روبرو شود ...» (همان، ۹). شغل یوناتان هم نماد دیگری برای اثبات این ادعاست. ادعای بیماری او. یوناتان نگرهبانی یک بانک را برعهده دارد. در تمام روز باید جلوی بانک بایستد. با حساب خودش ۷۵۰۰۰ ساعت باید روی پله‌های جلوی بانک بایستد و تنها به مردم نگاه کند. از نظر او شغل‌اش یک شغل پوچ است زیرا او هیچ قدرت کاربردی ندارد و قدرت او تنها جنبه نمادین دارد. از نظر او نگرهبان مثل مجسمه ابوالهول می‌ماند. چون فقط با حضور فیزیکی‌اش تاثیر می‌گذاشت. درباره کار یوناتان در داستان می‌خوانیم: «یوناتان هیچ دوستی نداشت. در بانک هم به عبارتی، بیشتر جزء اشیای آن محسوب می‌شد. مشتری‌ها او را به چشم اثاثیه و تزئینات بانک می‌نگریستند و نه یک آدم» (همان، ۱۹). در جامعه هم همیشه تنهاست هرچند که در میان انبوهی از مردم باشد: «در سوپرمارکت، خیابان و در اتوبوس، البته اگر زمانی سوار اتوبوس می‌شد! خلوت و تنهایی‌اش در میان انبوه آدم‌های دیگر همچنان پابرجا بود ...».

۱۴۸

یوناتان در اتاقش کتاب «محافظان شخصی و اصول کاربرد هفت‌تیر» را جزء وسایل زندگی‌اش نگه می‌دارد، نه به خاطر شغل‌اش بلکه او می‌داند توانایی روبرویی با آدم‌ها را ندارد. آنها را پرخطر و موجب دردسر می‌داند. او در کتاب محافظان شخصی و در بند اول مقررات خوانده است که «موقع دفاع از خودت شلیک کردن مجازه» پس در هنگام روبرویی با یک کبوتر ابتدا تصمیم به حذف او می‌گیرد. می‌خواهد که کبوتر را با هفت تیر بکشد. حضور یک کبوتر آنچنان بر زندگی‌اش سنگینی می‌کند که دوست دارد بمیرد؛ اما هرگز بار دیگری با آن کبوتر روبرو نشود. چنین نمادهایی پرده از شخصیت مشوش و متزلزل یوناتان، فرزند جنگ‌های جهانی، برمی‌دارد. او دنیا را ناامن می‌داند و آدم‌ها را غیرقابل اعتماد و گناه این همه را هرچند در داستان بطور مستقیم سخنی از جنگ به میان نمی‌آورد، باید به حساب جنگ و اثرات آن بر یوناتان نوشت. جنگی که با ویرانی‌ها و کشتارهایش حتی اعتقاد به مقدسات را نزد آدم‌ها کم‌رنگ و آنها را به هرکس و هر چیز بی‌اعتماد می‌کند.

۶- رنج دانستن

یکی از مظاهر زندگی شهری، استفاده از وسایل ارتباط جمعی، رسانه‌ها، دسترسی به کتاب و امروزه ماهواره و فضای مجازی است. یکی از نکاتی که پاتریک زوسکیند با ظرافت در بخش‌های مختلف داستان خود گنجانده این است، که دانش‌روزنامه‌ای و اطلاعات محدود از شاخه‌های مختلف علم نه تنها درمان‌گر آلام بشر نیست؛ بلکه یکی از مهم‌ترین علت‌های آسیب‌روحي روانی انسان‌هاست. در داستان زوسکیند، یوناتان در برابر حوادث مختلف پیش فرض‌هایی را با تکیه بر دانش محدود خود می‌سازد که به هیچ وجه راهکار اصولی و منطقی در اختیارش نمی‌گذارند. بلکه سبب تشویش و اضطراب او شده موجب دردسر او می‌گردند. یوناتان هنگام رویارویی با کبوتر چنین می‌اندیشد: «نخستین فکری که به ذهنش خطور کرد این بود که همان لحظه حالت سخته یا حمله‌ی قلبی به او دست خواهد داد و یا دست‌کم قلبش از حرکت خواهد ایستاد. با خودش گفت: تموم این سخته‌ها درست تو سن من اتفاق می‌افتن! از اول پنجاه سالگی کوچک‌ترین ناراحتی واسه‌یه همچین حادثه‌ی تلخی کافیه! و بعد خودش را به پهلو انداخت روی تخت و پتو روی تخت و پتو روی شانه‌های یخ کرده‌اش کشید و منتظر بود دردی ناگهانی و سوزشی در اطراف سینه و شانه‌هایش حس کند یا به تدریج بیهوش شود. یک بار در فرهنگ جیبی پزشکی خود خوانده بود که اینها علایم حتی سخته‌ی قلبی هستند...» (زوسکیند پاتریک: ۱۳۸۴: ۱۲) این پیش‌داوری‌ها و تلقین‌های حاصل از ناآگاهی و اطلاعات سطحی از علم پزشکی او را تا سر حد جنون و نزدیک شدن به شرایط سخته پیش می‌برد و نویسنده با آوردن فرهنگ جیبی پزشکی بر ۱۴۹ مضحک بودن این تصورات تأکید می‌کند. بلافاصله می‌خوانیم:

«اما با گذشت زمان چنین اتفاقی نیفتاد. ضربان قلبش آرام شد و گردش خون در تمام اعضای بدنش دوباره به حالت عادی برگشت و علایم بی‌حس بدن که خاص حمله‌ی قلبی است، ظاهر شدند. می‌توانست انگشت‌های دست و پایش را تکان و حالت صورتش را تغییر بدهد. این نشانه‌ی آن بود که اعصاب و اعضای بدنش تا حد مطلوبی سالم‌اند.» (زوسکیند پاتریک: ۱۳۸۴: ۱۲) در جای دیگری هم می‌خوانیم: «یوناتان احساس کرد که آدرنالین در خون بدنش ترشح شده است، همان ماده‌ی محرکی که زمانی درباره‌اش خوانده بود هنگام خطرات حاد جسمی و فشارهای شدید روحی از غدد فوق کلیوی ترشح می‌شود؛ تا آخرین ذخایر انرژی بدن را برای فرار یا مبارزه تا سر حد مرگ متمرکز کند. در واقع، به نظرش می‌آمد مجروح شده است، حس می‌کرد نه تنها شلوار، بلکه گوشت بدنش هم درست به اندازه‌ی همان شکاف، شکافته و خون از آن بیرون می‌زند؛ خون یا همان زندگی او که در دایره تماماً بسته درونش جریان داشت. انگار داشت از آن زخم می‌مرد و برایش مقدور نبود بلافاصله جلوی خون‌ریزی آن را بگیرد؛ اما در این وضع هم همان آدرنالین بود که او را به نحو شگفت‌انگیزی زنده نگه می‌داشت؛ او را که گمان می‌کرد بدنش در حال خون‌ریزی است...» (زوسکیند پاتریک:

۵۷:۱۳۸۴) باز هم تصورات واهی از علم پزشکی او را به خیالات باطل و هیجان‌های بی‌مورد می‌کشاند. هر چند خواننده‌های او درست و علمی باشد؛ اما چون مقطعی و ناقص است نمی‌تواند راه‌گشای او در مواقع ضروری بوده و او را به آرامش نسبی برساند و برعکس تشویش و ناآرامی را در او شدت بخشیده به حمله‌های روحی دامن می‌زند. یوناتان حتی با توجه به اوضاع روحی آشفته‌اش و با در نظر گرفتن مشکلاتی که پس از حضور آن کبوتر برایش پیش آمده مرگش را پیش‌بینی می‌کند و تمام علایم موجود در ذهن و جسمش را دلیل بر پایان زندگی‌اش می‌داند و به قول خودش به استقبال پایان کارش می‌رود؛ اما خلاف همه تصورات باطل مرگ به سراغ او نمی‌آید. دانسته‌های او آن‌قدر دقیق و کارآمد نیست، که بتواند تشخیص درست و دقیقی از وضع روحی و جسمی‌اش داشته باشد. دانش او تنها به فرهنگ‌های جیبی یا کتاب‌های کلی‌نگر از علوم مختلف و خواننده‌های قدیمی‌اش محدود می‌شود. این دانش تنها او را آزار می‌دهد مانند آن‌چه که مردم در روزنامه‌ها می‌خوانند. اطلاعات کلی نامطمئن و آزار دهنده این نوع کسب اطلاعات هم مربوط به زندگی امروزی است و اثرات مخرب آن بر جسم و روح افرادی که از آنها تبعیت می‌کنند، کاملاً مشهود است. یوناتان هم به نوعی وارد زندگی شهری و مدرن شده است هرچند که خود را عضوی از آن نمی‌داند و از آن می‌گریزد؛ اما به ناچار اثرات آن را می‌پذیرد چراکه زندگی مدرن مجال گریز به هیچکس نمی‌دهد. همه را درمی‌یابد و به دام می‌کشد. او در خانه‌اش کتاب‌هایی درباره انسان‌های ما قبل تاریخ، فنون ریخته‌گری در عصر برنز، مصر باستان و انقلاب فرانسه، کشتی‌های بادبانی، پرچم‌ها، دنیای حیوانات مناطق استوایی، سه جلد فرهنگ لغت جیبی پزشکی، دو رمان از آثار متأخر الکساندر دوما، خاطرات سن‌سیمون، آشپزی فرهنگ جیبی لاروس و کتاب محافظان شخصی و اصول کاربرد هفت تیر دارد و گاهی به سراغ آنها فته اندکی از آنها را می‌خواند و بدین‌گونه است که دانشی چند محوری و محدود به دست آورده است.

۱۵۰

۷- دوری از مذهب

از نکته‌های مهم و عمده رنج و درد در داستان کبوتر اعتقاد سست و ایمان کم‌رنگ شخصیت داستان به خدا و مسائل دینی است. با نگاهی دقیق به داستان کبوتر، خلاء مذهب را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. این نکته هم یکی دیگر از عواقب شهرنشینی، جنگ، بی‌خانمانی و از دست دادن عزیزان است. مصیبت‌هایی از این دست سبب می‌شوند که انسان دچار چنان بی‌اعتمادی شود که دیگر خدا و مذهب را هم گره‌گشای کار خود نداند. همه اعمال خیر و عبادات را بی‌هدف و پوچ بداند و تنها به پيله تنهایی خود فرد برود. بی‌حاصلی آن همه جنگ و دلاوری که در آغاز با شعارهایی نظیر دفاع از دین و مذهب، جنگ در راه خدا و دفاع از میهن همراه است شخص را به دشمنی با مذهب، میهن و حتی خدا می‌کشاند. جی‌وینتر در کتاب «در قلمرو سوگ خاطره‌ها» با بررسی تاریخ فرهنگی جنگ جهانی اول می‌نویسد: «در سال‌های پس از جنگ، به خاطر وجود

خیل جان باختگان، کوشش می‌شد بزرگ‌داشت آنان را از حصار شعارهای سنتی میهن‌پرستانه به درآورند. درست است که میلیون‌ها تن در راه وطن‌شان جان باختند؛ اما صرف بر زبان راندن این جمله، آغاز «معنایابی» کشتار بی‌سابقه جنگ جهانی اول را رقم می‌زد و معنای «همه چیز تمام شد» را نمی‌داد. حتی طرح آن پرسش نیز آکنده بود از تردید و سردرگمی، عدم حتمیت و مایه تزییع وقت...» (وینتر جی، ۱۳۸۵: ۲۳).

برای بررسی چنین موضوعی یادآوری جنگ‌های جهانی و سنجش میزان این دو فاجعه ضروری به نظر می‌رسد. برای نمونه باید گفت که «بیش از چهار میلیون نفر از مجموع نیروهایی که در خدمت ارتش این سه کشور (فرانسه، آلمان و انگلستان) بودند؛ یا به عبارتی یک نفر از شش نفر جان خود را از دست دادند. این آمار حدوداً به نیمی از کل شمار کشتگان خونین‌ترین جنگ تاریخ آن روزگار اشاره می‌کند. پس اغراق‌آمیز نیست که همه خانواده‌های طرف‌های عمده مخاصمه در عزای کسی سیاه‌پوش شده بودند: اکثراً مغموم از داغ یک خویشاوند، پدر، پسر، برادر یا شوهر و عده‌ای دل‌شکسته از پرکشیدن یک دوست، همکار، معشوق یا هم‌قطار». حال جامعه‌ای را در نظر آوریم که با این حجم وسیع سوگواری ره می‌پوید و افراد تازه‌ای در آن می‌بالند. کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که این افراد به نوعی از داشتن تعادل روانی بی‌بهره باشند. به کسی اعتماد نکنند و هیچ ورد و دعایی را با اعتقاد زمزمه نکنند. یونانان نوئل هم از کودکی و بعد از دوران کودکستان دیگر دعا نکرده است؛ اما بر اثر تربیت مذهبی‌اش وقتی در مواجهه با کبوتر کنترل خود را از دست می‌دهد اینگونه رفتار

می‌کند: «فرق در نیاز، دست‌هایش را برای دعا بلند کرد و گفت: خدایا! خدایا چرا منو رها کردی؟ چرا منو ۱۵۱ این قدر مجازات می‌کنی؟ ای پدر آسمون ما! منو از شر این کبوتر نجات بده! آمین! برای همه مثل روز روشن است که این یک دعای عادی نبود. این گفته‌ها بیشتر بخشی از خاطرات بجا مانده از تربیت مذهبی ناقص او و زمزمه آشفته و در همی بود که او بر زبان می‌آورد؛ اما با این وجود همین هم به او کمک می‌کرد؛ چون این زمزمه تا حد خاصی به تمرکز فکری او نیاز داشت و بواسطه همین تمرکز در اصل آشفتگی فکری‌اش را از بین می‌برد» (همان، ۱۴).

یونانان یکشنبه‌ها به هیچ وجه از اتاقش بیرون نمی‌رود و در نتیجه کلیسا و مذهب در زندگی‌اش جایگاهی ندارد. او در زندگی فقط به خود تکیه می‌کند. انسانی است بدون یار و یاور، بدون دوست صمیمی و حتی بدون خدا. در داستان کبوتر، شواهدی هست که نشان می‌دهد نویسنده انسان را فدای موقعیت‌هایی می‌داند که در آن واقع می‌شود. برای اینکه بخش‌های پنهان روح آدمی بر همگان آشکار شود، تنها باید شرایط متفاوت و موقعیت‌های گوناگونی که او در آنها قرار می‌گیرد، بررسی شود، زوسکیند پس از قرار گرفتن کبوتر و زیر و رو شدن زندگی یونانان می‌نویسد: «آدم چقدر سریع ممکن است گرفتار فقر شود و زندگی‌اش سقوط کند. چقدر سریع پایه‌های به ظاهر محکم زندگانی یک فرد واژگون می‌شوند!؟» و این اتفاق برای یونانان افتاده بود در

حالی که هیچ تصور نمی‌کرد که کارش تا این حد بالا بگیرد: «... بیش از پنجاه سال از عمرش می‌گذشت و درست یک دوره بیست ساله از زندگی‌اش را با یکنواختی تمام پشت سر گذاشته بود و هرگز تصورش را هم نمی‌کرد که زمانی حادثه مهم دیگری جزء مرگ در زندگی‌اش اتفاق بیفتد و البته همین وضع هم برایش مناسب بود چون او از حادثه بیزار بود و حتی از اتفاقاتی که آرامش درونی را به هم می‌زدند و نظم بیرونی زندگی را از بین می‌بردند نفرت داشت...» (همان، ۱).

با آمدن یک کبوتر به زندگی یوناتان او تمام ویژگی‌های زندگی‌اش را که معرف شخصیت او بودند از دست می‌دهد. نظم و خوش‌فولی، آراستگی و متانت، رفاه نسبی، آرامش و دقت در کار و ... او پس از آمدن کبوتر کارهایی که به شدت از آنها پرهیز می‌کرد را انجام می‌دهد. به جای رفتن به توالت در دستشویی زیبای درون اتاقش ادرار می‌کند، پس از سال‌های دراز به دعا می‌نشیند، در رفتن به محل کارش بدقولی می‌کند و در تمام کار حواسش پرت است. به این ترتیب، می‌توان گفت که شرایط از او انسان دیگری می‌سازد، همانطور که جنگ و وقایع کودکی و جوانی‌اش از او انسانی ویژه ساخته بودند. هر چند که او از جامعه و مردم کناره گرفته است؛ اما جامعه و شرایط اجتماعی هیچ‌گاه او را به حال خود رها نمی‌کنند. یک بار حضور کبوتر و بار دیگر وقایع مشابه دیگر. چراکه کبوتر در این داستان تنها یک نماد است نمادی از مناسبات و اتفاقات اجتماعی. به جای آن کبوتر هر شخص دیگری یا هر حادثه دیگری می‌توانست در داستان بگنجد. نویسنده با زیرکی و با استفاده از نمادگرایی مفهومی کلی و قابل تعمیم به داستان خود داده است.

۱۵۲

نتیجه‌گیری

باتوجه به بررسی شخصیت اصلی رمان «کبوتر» و شرایط او می‌توان نتیجه این پژوهش را چنین خلاصه کرد: باتوجه به تغییر ماهیت در خاطره‌ها و اینکه عصر حاضر عصر برتری خاطره غیر ارادی است، انسان شهرنشین امروزی که محرک‌های مختلف از جمله: جمعیت زیاد، ازدحام، سرعت و ... را در دسترس خود می‌یابد، بدون اراده، خاطراتی را به یاد می‌آورد که اغلب خاطراتی مشترک و همگانی‌اند. مانند: فقدان نزدیکان، جنگ، خیانت، جنایت، دروغ و ... و همین امر او را آماده می‌کند؛ تا از هم‌نوعان فاصله گرفته و به تنهایی تن دهد. از جمله عواملی که در کنار ازدحام جمعیت و محرک‌هایی از این دست بشر را به سمت برتری خاطرات غیرارادی می‌برد، جنگ و خشونت است و در پی عواقب آن گریز از مذهب، گریز از انسان‌ها و جامعه و وابستگی به تنهایی و عدم توانایی در برقراری ارتباط با هم‌نوع است. علم و دانش از مسائل گوناگون، که آن هم حاصل زندگی مدرن است، یکی از محرک‌های تقویت‌کننده در راه بروز خاطرات غیر ارادی است. براینده تمام این عوامل انسان را به موجودی تنها و افسرده تبدیل می‌کند؛ آن‌قدر که حضور یک پرنده را پشت پنجره اتاقش تحمل نمی‌کند. آشفته می‌شود و در کار و مسائل روزمره‌اش باز می‌ماند.

فهرست منابع

- ۱- ادوین، میور (۱۳۷۳)، **ساخت رمان**، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- پاتریک، زوسکیند (۱۳۸۴)، **کبوتر**، ترجمه: فرهاد سلمانیان، تهران: انتشارات مرکز.
- ۳- جی، وینتر (۱۳۸۵)، **در قلمرو سوگ خاطره‌ها (جنگ جهانی اول در تاریخ فرهنگی اروپا)**، ترجمه: علی فتحعلی آشتیانی، چ ۱، تهران: دفتر ادبیات و هنر قاومت.
- ۴- خالصی‌مقدم، نرگس (۱۳۹۲)، **شهرنشینی و تجربه مدرنیته فارسی**، تهران: انتشارات تیسرا.
- ۵- داین، فایر (۱۳۸۸)، **فن رمان‌نویسی**، ترجمه: محمدرضا فیروزی، تهران: انتشارات نگاه.
- ۶- ژان، شوالیه و آلن، گربران (۱۳۶۰)، **فرهنگ نمادها**، ترجمه: سودابه فضایی، تهران: انتشارات جیحون.
- ۷- طبری، احسان (۱۳۶۰)، **انسان، پراتیک اجتماعی و رفتار فردی او**، تهران: انتشارات مروارید.
- ۸- فیل، هوبارد (۱۳۹۶)، **شهر**، ترجمه: افشین خاکباز، چ ۱، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۹- گنابادی، محمد پروین (۱۳۸۲)، **مقدمه ابن‌خلدون**، چ ۱۰، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۰- محمودیان، محمد (۱۳۸۲)، **نظریه رمان و ویژگی‌های رمان فارسی**، تهران: انتشارات فرزانه روز.
- ۱۱- مفتاحی، محمد. هوشیار، مجتبی (۱۳۹۳)، **خبرگزاری هنر آنلاین**.
- ۱۲- میشل، لالمان (۱۳۹۴)، **تاریخ اندیشه‌های جامعه‌شناسی**، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر هرمس.
- ۱۳- یانکل، فیالکوف (۱۳۸۳)، **جامعه‌شناسی شهر**، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر آگه.